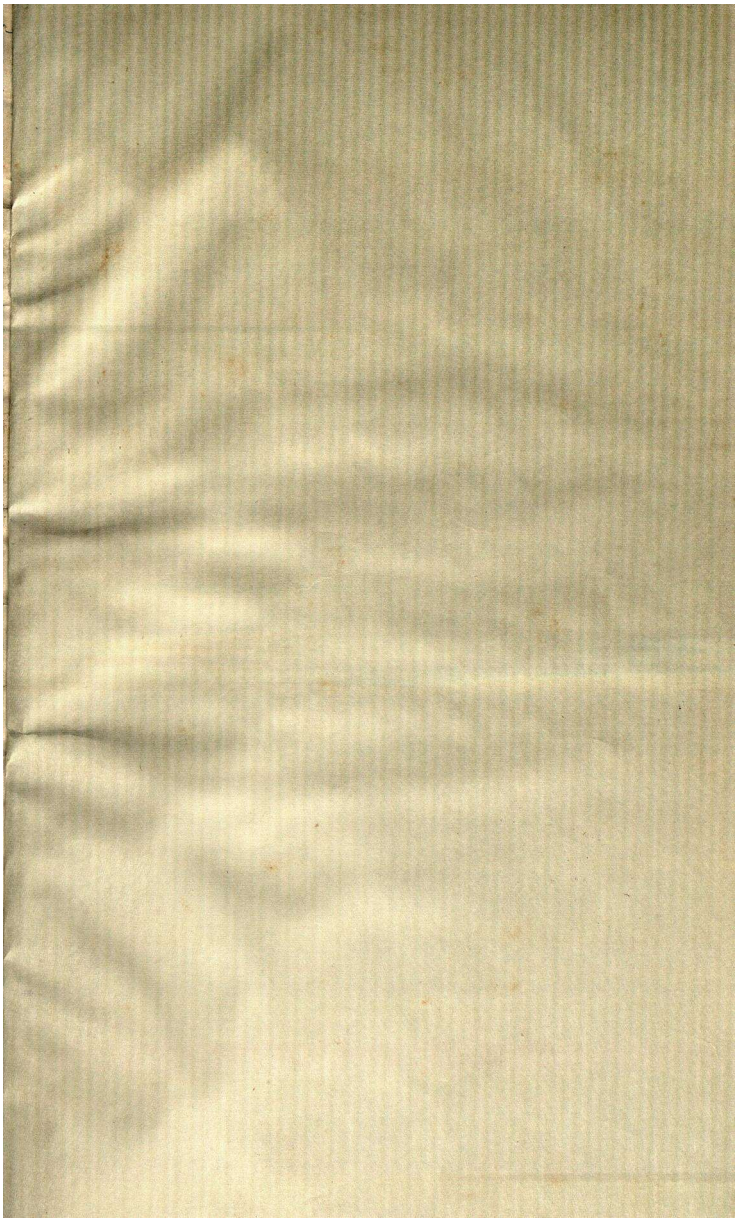

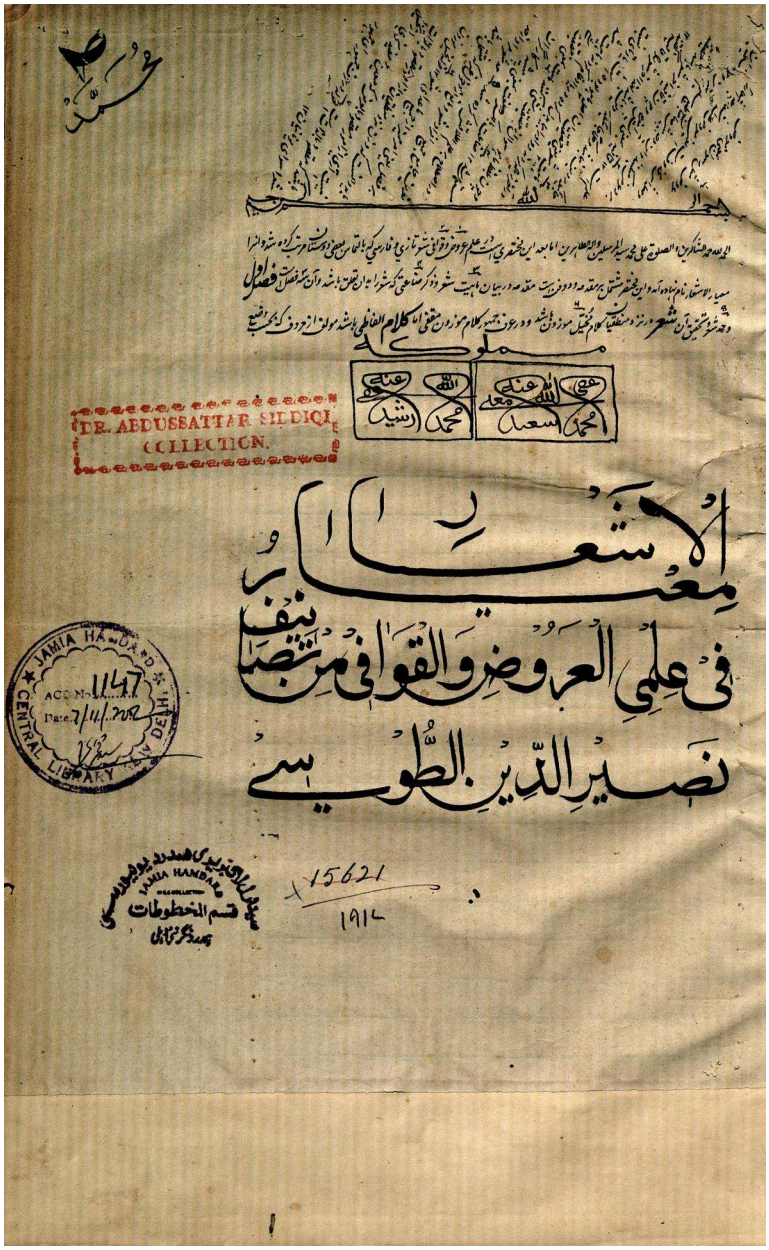

محمد

الحمد لله

الله هو المشكور يا الصوفي على محمد سيد المرسلين والطاهرين اما بعد اين مختصري است علم عروض قوافي شعر تازي فارسي كه بالتماس صفي دوستان مرتب كرده شده انرا مسمى بالاشعار نام نهاده آمد واين مختصر مشتمل بر مقدمه و دو فن بيت مقدمه در بيان ماهيت شعر و ذكر صناعي كه شعر را بدان تعلق باشد و آن سه فصل است فصل اول در ماده شعر تحقيق آن شعر مركب است از كلام مخيل موزون و مقفى و كلام موزون مقفى اما كلام الفاظي باشد مولف از حروفي كه بحسب طبايع

مملوكه

DR. ABDUSSATTAR SIDDIQI
COLLECTION.

الأشعار
في علمي العروض والقوافي من تصانيف
نصير الدين الطوسي

JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY
ACC No. 11147
Date 7/11/2002
DELHI

جامعہ ہمدرد یونیورسٹی
JAMIA HAMDARD
قسم المخطوطات

15621
1914

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الشاكرين والصلوة على محمد سيد المرسلين وآله الطاهرين اما بعد این مختصری است در علم شعر و آنرا قوانینی شعر تازی قافیه

که باقتراح بعضی دوستان مرتب کرده شد و آنرا معیار الاشعار نام نهاده آمد و این مختصر مشتمل بر مقدمه و چهار فصل است

مقدمه در بیان

ماهیت شعر و تحقیق آن **شعر** نزد یک منطقیان کلام مخیل موزون باشد و در عرف جمهور کلام موزون مقفی اما **کلام** الفاظی باشد

مرکب از حروف که بحسب وضع بر معانی مقصوده دال باشد و مشتمل بالفاظ تصور آن گاه واگر بتکلف نحوی غیر ملفوظ را مانند مرکبی

عاست یا بچشم مشاهده جزوی از اجزای شود گوانند حکم آن فعل حکم الفاظ باشد از بحر که مشتمل باشد بر حدوث صوتی یا خیال صوتی از قبل

بر ترا دی و بچنین الفاظ معمای بمعنی را و اگرچه مشتمل بر حدوث صوتی نباشد از قبیل شود و نقش و حکم بنایات اهل مجون و هزل که بالفاظ

مهمل مشتمل باشد در نظر ایراد کننده حکم الفاظ صحیح دارا باشد از بحر که مراد ایشان بحسب قصد ایشان از آن الفاظ حاصل آید پس

شعر شود کلام موزون مقفی که بحسب قصد ایشان مشتمل بر الفاظ صحیح دارا باشد و **تخییل** تاثیر کند در نفس و چون از حیز عاطفه نسبط یا قبض و شبه آن نیست

کلام منثور و غیر موزون ایجابی حسن نیست و **تخییل** تاثیر کند در نفس و چون از حیز عاطفه نسبط یا قبض و شبه آن نیست

یعنی بلکه انجاعی حسن نیست و **تخییل** تاثیر کند در نفس و چون از حیز عاطفه نسبط یا قبض و شبه آن نیست

و غرض از شعر تخییل است تا حصول آن در نفس مبدء صدور فعلی شود از و مانند اقدام بکاری یا امتناع از آن یا مبدء احوالی مانند

فصل اول در وزن

شود در و مانند رضا یا تخطئه یا تحیر و این از آنست که مطلوب باشد الا انکه تخییل احکامی یونان از سبب یا بیت شعر خوانده و

شعوای عرب عجم از اسباب جودت او بیشتر بر قبول یونانیان از فصول شمرده باشد و بقول این جماعت اذاعه اثر و مناسب غایت است

واما وزن هیاتی است ناشی از نظام ترتیب حرکات و سکنات و تناسب آن در عدد و مقدار که نفس از ادراک آن هیات

لذتی مخصوص یابد که اگر این موضع ذوق خوانند و موضع این حرکات و سکنات اگر چه وزن باشد اثر شعر خوانند و الا از اقناع

خوانند چنانکه نظرات نفس را در ادراک آن هیات معلوم است و باین سبب است که مردم در بعضی از شعر و اقناع بحسب فطرت صاحب ذوق

باشند و بعضی نباشند و از صنف دوم بعضی را امکان تحصیل آن باشد باکتساب و بعضی را نبود و عادت راهم وران باب هیچ گونه

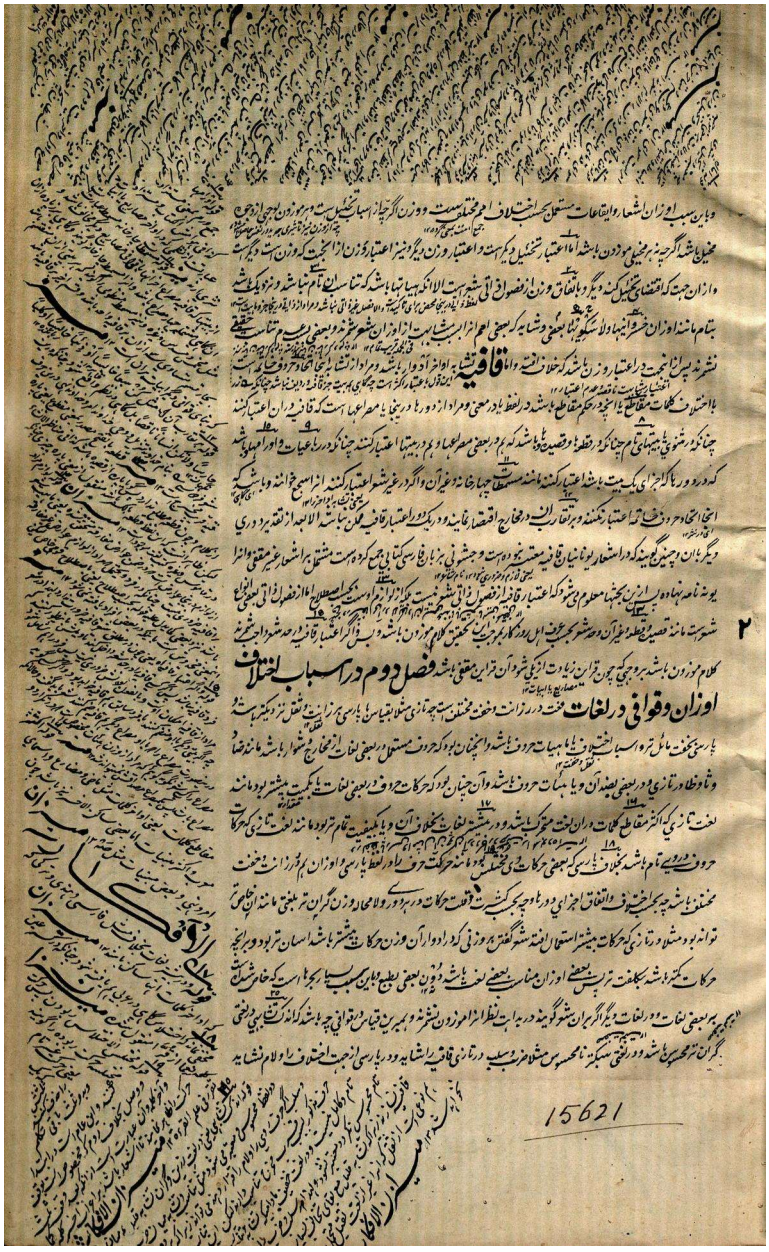

فصل دوم در اسباب اختلاف اوزان و قوافی در لغات

۲

فصل سوم در ذکر صناعتها که شعر را بان تعلق باشد چون این قواعد ممهد شد گوییم اما کلام که بحثی است

بحث از نفس الفاظ ان تعلق بصناعتی یا علمی دارد و از معانی آن تعلق بصناعات عالیه یا سفلی از علوم علما و از تحسینات و تزیینات هر دو که از مجموع عوارض کلام باشد تعلق بصناعات عالی که بیان خاص ست مانند علم خطابت و علم بیان و علم ترسل و علم محاسن و بدایع لفظ که از اعلم صنعت خوانند و علم تعرّف معایب و فضایحای آن که از اعلم نقد خوانند و اما تخییل بحث از آن تعلق یعنی خاص از علم منطق دارد و اما وزن بحث از نهایت آن و از استعمالش در ایقاعات تعلق یعنی خاص دارد از موسیقی علم و از استعمالش در اشعار مطلقا تعلق بوضعی خاص دارد و هم از ان فن از علم موسیقی که مشتمل باشد بر تفصیل اوزان شعر و از استعمالش در اشعار بحسب اصطلاح خاص یا بل هر قسمی تعلق بصناعتی مفرد دارد کذا از علم عروض خوانند و اما قافیه بحث از آن هم بصناعتی مفرد تعلق دارد کذا از علم قوافی خوانند و این دو صناعت یعنی علم عروض و قافیه در لغات مختلف باشد چنانکه گفتیم بحسب اسباب متکثره و این جمله تعلق بجامیت شعر دارد و هم از ان علم باقسام و انواع شعر و علم صنعتها و بیان کردن مشترک افتد و علم نقد شعر از جمله صناعاتی بود که تعلق بعوارض شعر گرفته باشد و چون ابحاث

مقرر شد در تقریر علم عروض شروع کنیم

فن اول در علم عروض وان ده فصل ست فصل اول در اشارت باجزای اوّل شعر وان حروف اند و حرکات

در علم الاصوات از صناعتی موسیقی مقرر شده است که حدوث اوزان از نقرات صناعتی باشد و از سکنات میان ان نقرات افتد چون خواهند که از ان عبارت کنند بازای نقرات حروف متحرک و ازای سکنات حروف ساکن گویند و چون از اجتماع حروف متحرک و ساکن حروف مقطع و موصل حاصل شود و از ترکیب مقاطع و موصلها اسباب و اوتاد و فواصل و از ترکیب اسباب و اوتاد و فواصل اجزای شعر حاصل شود و از ترکیب اجزای شعر ابیات و از ترکیب ابیات قصاید و مقطعات و مقاطیع و مقاصیر و مزدوجات و مسمطات و مستزادات و غیر ذلک از اصناف شعر حاصل شود و چون ابحاث

ایراد کند خاصه حرفهای که از اطلاق نفس از مخرج ان حروف بعد از حبس تمام حادث شود مانند طا و تا و ذای ساکن و جیم و زای ساکن و خاصه حروف غنه و انچه مخفی و از گونه های زبان ساکن توانند بود مثل نون حن و امثال ان و حروف متحرک انند بر حبس که باشد بجای نقرات انچنان که تشبیه کرده اند حروف را بحالات نفس زن و نیم سازان

باشد و حروف ساکن بجای سکنات و در علوم دیگر تقریر کرده اند که حروف اصل دو نوع است یکی مصوت و دیگری مصوت یا مقصور است یا ممدود و حرکات باشد مانند فتحه و ضمه و کسره و ممدود حروف مقصور است که از اخوان این حرکات تولد کند و حروف مصوت باقی حروف ست و واو و الف و یا بر یکدیگر افتد اگر دو حرف افتند یکی مصوت که حرف ما قبل ست و ان حرف دیگر ساکن

توانند بود و دیگر مصوت که هم متحرک شده و هم ساکن الف و واو و یا ظاهر ست و الف و یا نرم نیز خوانند و هر حرف مصوت تنها بتوان گرفت

مگر الف که از حرفی مصوت مغاران نشود و هیچ یا از حرفی که خوانند بعد اگر مصوت مقصور باشد حرف متحرک یکدیگر نیز نشود و از اسقاط

مقصور خوانند مانند چه و اگر ممدود باشد مقدار فضل ممدود و بیاورند حرفی ساکن نشود و هیچ یا از حرفی متحرک حرفی ساکن نشود و از اسقاط ممدود

خوانند و هر حرف مصوت که از مصوت مجرد باشد هم ساکن شود و چون تحقیق حروف متحرک و ساکن کرده شد گوییم در زبان عربی حروف مصوت

بست و هشت ست و حروف مصوت شش ست مقصور که از احرکات سه گانه خوانند و از حروف مقطع و سه ممدود که ان را حروف مد خوانند و در زبان

پارسی از جمله حروف بیست و هشت کانه مصوت هشت حروف منقطه باشد و ان تا و حا و صاد و ضاد و ظا و عین و قاف و مرجع حرف مصوت دیگر حرف